

داکتر اکرم عثمان
سایت انترنیتی « کابل ناتھ »

ما و مصالحه ملی هرچه بگردد نمکش زنند و ای به روزیکه بگردد نمک

هموطن گرانمایه جناب آقای محمد ابراهیم اسکندری

نوشته آن برادر عزیز در انتقاد از «توطئه و توطئه انگاری در پارلمان افغانستان» سیاه مشق این جانب را در سایت انترنیتی « کابل ناتھ » با علاقه فراوان خواندم و با حیرت تمام با مطالبی برخوردارم که هرگز باور نداشتم. خلاف انتظار هیچ فکر نمی کردم که جوانی به سن و سویه آن برادر کماکان در سالهای 1343 ویا 1357 هجری شمسی زندگی می کند و دنیا را گل و گلزار می بیند!!

تا جایی که به یاد دارم در آن سالها احزاب چپ در جهان سوم از جمله در کشور ما، بازار گرمی داشتند و هزاران جوان آرامانگرا به پیروی از مد روز! خود را به آن جریانها می چسپاندند و چپ نمایی می کردند.

یکی از این سازمان های چپ «جریان دموکراتیک خلق» بود که تا حدودی واقف پیدایی و زوالش می باشم. در کوتادی ماه ثور 1357 قدرت سیاسی به آن سازمان تعلق گرفت و همان طور که معمول روزگار است بزودی برسر تقسیم مناصب حزبی و دولتی بین دو جناح مربوط به آن جریان درگیری رونما شد و فراكسیون خلق که خود را مبتکر و مجری آن کودتا میدانست به منظور تاسیس رژیم تک حزبی و توتالیتر! به قلع و قمع پرچمی ها دست یازید و در گام نخست سرکرده های آن گروه را به عنوان سفیر تبعید کرد و بعد از آن کثیری از کدرهای آن جناح را زندانی کرد و یا به جوقه های اعدام سپرد.

مراد از این تذکر مختصر این است که نظامهای تمامیت خواه! هیچگونه مخالفت سیاسی را بر نمی تابند و به مقتضای ایدئولوژی و ساختار شان هرگونه صدای مخالف را به عناوین سکتاریست، هرج و مرج طلب، بی انضباط و یا خاین و جاسوس امپریالیسم خفه می کنند. عملکرد ظالمانه رهبران احزاب کمونیست اتحاد شوروی و چین در برابر رقبای شان گواه این مدعاست.

حزب رسالتمند و دورانساز شما نخست سردوازه هزار روشنفکر را در کابل زیربالش کرد و لست آنها را با کمال خونسردی در دیوارهای وزارت داخله آویخت. حتما از ماجرای دراماتیک استاد بزرگ و شاگرد وفادار!! مطلع هستید درضمن میدانید که کارمل با چه ترفندی مجبور به استعفا شد همو با چه زرنگی زیر پای داکتر نجیب الله را خالی کرد و مجبور شد نمود که به دفتر نمایندگی ملل متحد در کابل پناهنده شود.
به قول معروف: یک رهبر به ندرت در حکومتات و احزاب توتالیتر!، به مرگ طبیعی چشم از جهان پوشیده است و هشتاد در صد آنها از تخت به تابوت افتاده اند!!

افزونتر از اینها یقین دارم که آن جناب از قتل عام بالاحصار، چنداول، هرات، بامیان و قریه کراله در ننگرهار واقفند و میدانند که جلادهایی بنام انجینر ظریف در قندهار، هاشمی در بدخشان، سروری در کابل برسر مردم ما چه آوردند. حتماً تصاویر مربوط به گورهای دسته جمعی را در تلویزیونها دیده اند و خبر دارند که به چه تعداد انسان بیگناه از خانه و لانه شان آواره شده اند و شنیده اند که چندصد هزار نفر جوان، معیوب شده اند.

اگر آدم بی غمباش از کنار این جنایات با «چشمان بسته!» بگذرد متوجه نخواهد شد که خونهای بیگناهان همچنان می جوشد و آن همه شهید و هردم شهید طالب استیفای حقوق خویشند.

دیرگاهیست که تاریخ و سازمان های بین المللی در باره آن فجایع داوری کرده و مسوولان آن فجایع اعم از چپ و راست را نشانی کرده اند تا روزی روزگاری به کیفر برسند.

من مخالف مصالحه ملی نیستم ولی با دخالت جنایتکارهای معلوم الحال نمی توان به مصالحه رسید. چه خوبست که از این خیال خام هرچه زودتر منصرف شویم.

درباره زندگی شخصیم خوب کاشته اید! توضیحا عرض کنم که من هرگز عضو حزب شما نبوده ام و بدا به حال من اگر به چنین منجلابی می لغزیدم و غرق می شدم.

بعد از سوء قصد توطئه گرها! به جان من در سال 1359، مرا داکتر های شفاخانه چهارصد بستر معالجه کردند نه کسی دیگری. اگر محبوب القلوب حکومت وقت می بودم، بیدرنگ مرا به دارالخلافه مسکو! یا تاشکند یا شهر دوشنبه می فرستادند، در صورتیکه با فروش خانه موروثی، به هندوستان به مداوا ادامه دادم و به وطن برگشتم.

من مستخدم شخصی هیچ سرکرده حزبی نبودم و خود را رهین نان و نمک هیچ فردی نمی دانم. بعد از کودتای خونین 7 ثور 1357 یکسال تمام از وظیفه سبکدوش شدم، بعد از آن در مدیریت فرهنگ خلق در بست رتبه پنج توظیف گردیدم در حالیکه خودم کارمند رتبه 3 بودم. چنان موقفی در تمام دوران زعامت ببرک کارمل ادامه یافت.

در اواخر دوران حکومت داکتر نجیب الله که بالنسبه فضای بازی حاکم شده بود از من اعاده حیثیت به عمل آمد. مدت زمانی به عنوان قونسل در شهر دوشنبه و کاردار سفارت افغانستان در تهران خدمت کردم. هر دو ماموریت با توجه به سوابق تحصیلم عنایت بزرگی به حساب نمی آیند، چه من افزون بر اتمام فاکولته حقوق کابل، از دانشگاه تهران سند دکتورای دولتی در رشته علوم سیاسی دارم و سه سال تمام، آن رشته را در اکادمی پولیس کابل تدریس کرده ام. به هررنگ مرحوم داکتر نجیب الله دوست دوران نوجوانی من بود و با من رفتار انساندوستانه داشت. خدا او را بیامزد!

اگر چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم، تاریخ خود به ما میگوید که چه باید بکنیم و چه باید نکنیم. زبان هیچ آموزگاری به قدر زبان تاریخ گویا نیست. آیا گاهی اتفاق افتاده است که فارغ از حب و بغض گوش به ندای تاریخ سپرده باشید؟ آن ندا انجماد جسم و جان آدم را برطرف می کند و به شنونده می آموزد که حقایق را بی پرده ببیند و برخطا و غلط اندیشی های خود تجدید نظر نماید.

دیرگاهیبست که شیپورچی تاریخ نفعه اش را به خاطر بیدارکردن ما دمیده است. اگر پار آخر! معنای سمبولیک داشته باشد دیگر حتی مردگان از خواب بیدار شده اند اما «گل محمد ما!» حسب معمول خروپف میزند و عیار سنجش های او کماکان «نظریه خطی تاریخ» است. مگر زمان آن فرا نرسیده است که «گل محمد های ما!» تکانی به خود بدهند و با زمانه همگام شوند.

توصیف های صمیمانه شما از نوشته هایم به سببی بوده است که تلویحاً ثابت کنید در گذشته این مخلص به قول شما خوش اخلاق بوده است و حالا «بد اخلاق!» شده است.

از دل و جان عرض میکنم که من همان «بید اخلاقی!» را ترجیح میدهم. به قول شمس تبریزی: "اگر گفتنی باشد و هزار کس از ریش من در آویزد که مگر نگویم، بعد از هزار سال این سخن بدان کس رسد که من خواسته باشم. !!!"

وکیل جنرالهایی ما! در پارلمان افغانستان از هر نظر آدم های متوسطی هستند. در اثبات سادگی آنها همین بس که دنباله رو آدمهای عصر حجر!! از جمله سیاف و ربانی شده اند. اخوانی ها و کمونیستها از هیچ نظر باهم جور نمی آیند و جوش نمی خورند. دلبستن به آن جماعت ضیاع وقت است. آنها همه اصلاح ناپذیراند. «از دارچینی، ملنگان و مرچ سرخ نمیتوان پدین درست کرد!» کاری بوزینه نیست نجاری!

باقی آرزومندم که آموزه های تاریخ را جدی بگیرید و از بیراهه برگردید.

«کسیکه بی بصیرت عمل میکند مانند پوینده ایست که به کجراهه که شتابش جز به دوری اش نمی افزاید!!» امام جعفر صادق